

نواوری‌های فقهی آیت‌الله العظمی خویی در باب قصاص و ارزیابی تقنینی آنها

احمد حاجی ده‌آبادی^۱

امین اقبالی مطلق^۲

چکیده

آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خویی از فقیهان بزرگ معاصر است که در زمینه‌های گوناگون فقهی، اصولی و رجالی، آرای متمایز از دیگر فقیهان اتخاذ کرده است. فقه جزایی نیز از این قاعده مستثنی نیست و ایشان در این حوزه، دیدگاه‌هایی خلاف مشهور فقیهان ابراز داشته‌اند. در این پژوهش، به برخی از مهم‌ترین این نظریات در باب قصاص پرداخته شده است: عدم قصاص اکراه‌شونده بر قتل عمدی؛ امکان اخذ دیه پس از قصاص قاتل در فرض وحدت قاتل و تعدد مقتول؛ مهدورالدم نبودن مطلق مرتکب جرم حدی مستوجب سلب حیات؛ عدم جواز قتل زانی و زانیه در فراش و ثبوت قصاص؛ عدم قصاص بالغ برای قتل نابالغ؛ عدم قصاص اکراه‌کننده و اکراه‌شونده در اکراه بر قطع دست دیگری و ثبوت دیه بر عهده اکراه‌شونده؛ سقوط حق قصاص به جهت پیوند عضو قطع شده پیش از قصاص جانی؛ و قطع کف دست سالم جانی در برابر کف دست ناقص مجنی علیه.

اگرچه قانون‌گذار پیش‌تر در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ (برای نمونه: ماده ۳۶۰)، از اندیشه‌های آیت‌الله خویی بهره جسته است، اما سایر نظریات ایشان همچنان مغفول مانده‌اند. تحقیق حاضر به منظور تحلیل و بررسی این نواوری‌ها و

۱. استاد دانشگاه تهران؛ دانشکدگان فارابی

۲. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه تهران؛ دانشکدگان فارابی

امکان سنجی تقنینی آن‌ها به رشته تحریر درآمده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که اگرچه در برخی موارد، آرای ایشان از ظرفیت‌های اجرایی لازم برخوردار نیست، اما بهره‌گیری از نظریات دیگر ایشان می‌تواند موجب وضع موادی به نفع متهم، منطبق با واقعیات حقوقی و سازگار با عدل و انصاف شود.

واژگان کلیدی: آیت‌الله العظمی خویی، اکراه در قتل، وحدت قاتل تعدد مقتول، جرائم مستوجب سلب حیات، قتل در فراش.

۱- مقدمه

با پیروزی انقلاب اسلامی، منابع و آرای فقهی جایگاهی ویژه در نظام حقوقی کشور یافتند و اصول متعددی از قانون اساسی به این مهم اختصاص یافت. این رویکرد جدید موجب شد تا قانون‌گذار در تصویب قوانین و مقررات، به‌ویژه قوانین جزایی که بخش مهمی از ابواب فقهی را به خود اختصاص داده است، نسبت به بهره‌گیری از نظریات فقیهان اهتمام بیشتری ورزد و در نگارش مواد قانونی، به اندیشه‌های آنان توجهی افزون کند.

یکی از فقیهان برجسته‌ای که نظریاتشان آن‌گونه که شایسته است مورد توجه قانون‌گذار قرار نگرفته، آیت‌الله خویی است. ویژگی متمایز ایشان، ارائه نظریات نوپدید فقهی است که نوآوری‌های ایشان در باب قصاص نفس و قصاص عضو، موضوع تحقیق حاضر است. لازم به ذکر است که منظور از «نوآوری‌های فقهی آیت‌الله خویی» در این پژوهش، دو دسته از آراست: نخست، مواردی که ایشان در آن‌ها متفرد است (بدین معنا که فقیهان پیشین، قائل به آن دیدگاه نبوده‌اند)؛ و دوم، مواردی که اگرچه برخی دیگر از فقیهان نیز بر آن نظر بوده‌اند، اما آن دیدگاه در زمره نظریات غیرمشهور قرار

داشته و ایشان استدلالی جدید و قوی بر آن اقامه کرده‌اند.

تأکید بر این نکته در مقدمه مقاله ضروری است که پیشنهاد اصلاح برخی مقررات قصاص بر پایه آرای آیت‌الله خویی، به معنای ترجیح یک دیدگاه فقهی صرفاً به دلیل حمایت بیشتر از متهم یا گرایش به سیاست جنایی ارفاقی نیست؛ زیرا چنین رویکردی فاقد پشتوانه اجتهادی است و می‌تواند به استحسان، سلیقه‌گرایی و اجتهاد به رأی بینجامد. در فقه امامیه، مشروعیت هر نظریه فقهی وابسته به استحکام ادله آن است، نه آثار مطلوب یا نامطلوب عملی آن. ازاین‌رو، ملاک ارزیابی آرای فقهی نیز باید قوت استدلال و میزان انطباق آن با ادله معتبر شرعی باشد.

آیت‌الله خویی از برجسته‌ترین نمایندگان مکتب اجتهاد اصولی معاصر است که در فرایند استنباط، حجیت را منحصر در ادله معتبر شرعی دانسته و برای شهرت فتوایی، جز در حدّ مؤید بودن، ارزش اثباتی مستقلی قائل نیست (خویی، ۱۳۷۷ق، ج ۱، صص ۱۶۷-۱۶۹). ایشان در توضیح این مسئله می‌فرمایند: «شهرت فتوایی به خودی خود حجت نیست، بلکه نهایت چیزی که درباره آن می‌توان گفت، این است: پدیدآورنده ظن و گمان به صدور روایت از معصوم (ع) است، در صورتی که شهرت به آن روایت استناد داشته باشد. در جایی هم که شهرت فتوایی با روایتی ناسازگار افتد، ظن به صادر نشدن چنین روایتی پدید می‌آید...» (خویی، ۱۳۷۷ق، ج ۳، صص ۲۰۱-۲۰۳).

بر همین اساس، از فحوای کلام ایشان برمی‌آید که صرف مخالفت یک نظریه با مشهور فقیهان را مانع پذیرش آن نمی‌دانند و معتقدند شهرت فی نفسه توان کنار زدن دلیل معتبر را ندارد؛ بلکه آنچه حجیت دارد، دلیل شرعی است، نه کثرت قائلان به آن. این مبنا سبب شده است که ایشان در برخی مسائل کیفری، از جمله مباحث قصاص، به نتایجی متفاوت از مشهور دست یابد؛ نتایجی که برخاسته از مبانی اصولی وی در

اعتبارسنجی ادله است، نه گرایش به تسهیل مجازات یا حمایت از متهم.

بر همین اساس، مبنای این پژوهش نیز دفاع از «رای غیرمشهور» به صرف غیرمشهور بودن آن نیست؛ بلکه بررسی این فرضیه است که هرگاه نظریه‌ای فقهی، هرچند مخالف مشهور، بر استدلالی متقن، قواعد مسلم اصول فقه و دلالت معتبر ادله استوار باشد، قابلیت طرح در فرایند تقنین را خواهد داشت. این رویکرد، کاملاً منطبق با سنت اجتهاد امامیه است؛ چراکه از دیرباز، فقیهان امامیه تقلید از مشهور را در مقام اجتهاد جایز ندانسته و مجتهد را مکلف به پیروی از دلیل دانسته‌اند، نه کثرت آرا. شیخ انصاری نیز در مباحث اصولی، شهرت فتوایی را دلیل مستقل بر حکم شرعی نمی‌داند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۴، صص ۲۳-۲۷؛ همان، ج ۳، ص ۷۲۷).

ازاین‌رو، پیشنهادهای ارائه‌شده در این مقاله نباید به‌منزله دعوت به جانشین‌سازی آرای آیت‌الله خویی به جای دیدگاه مشهور تلقی شود، بلکه مقصود آن است که در مواردی که ادله ایشان از استحکام بیشتری برخوردار بوده و پاسخگوی نیازهای نظام حقوق کیفری نیز هست، این آرا می‌توانند به‌عنوان یکی از ظرفیت‌های اجتهاد امامیه در فرایند بازنگری قوانین مورد توجه قانون‌گذار قرار گیرند. بنابراین، معیار این پژوهش «برتری استدلال» است، نه «حمایت بیشتر از متهم»؛ زیرا در نظام اجتهادی امامیه، نه تشدید مجازات موضوعیت دارد و نه تخفیف آن، بلکه موضوعیت با کشف حکم واقعی شارع از طریق ادله معتبر است.

۲- قصاص نفس

۲-۱- عدم قصاص اکراه‌شونده در قتل

کی از مباحث چالش‌برانگیز در فقه جزایی، تعیین میزان مسئولیت کیفری «مُکَرِه»

(اکراه شونده) در ارتکاب قتل است. فقیهان مشهور بر این باورند که اکراه، رافع مسئولیت کیفری در قتل نیست و جانی در هر حال مستوجب قصاص است (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۱۸؛ نجفی، ۱۴۳۲ق، ج ۴۲، ص ۴۷؛ موسوی خمینی، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۴۸۹). آنان برای اثبات این مدعا به «صحیح زرار» از امام صادق (ع) (حرّ عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۲۹، ص ۱۰۷) و حدیث تقیّه از امام باقر (ع) (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۱۲) استناد کرده اند.

در مقابل، در میان فقیهان معاصر، آیت الله خویی نخستین کسی است که با رویکردی انتقادی، بر عدم قصاص اکراه شونده در قتل تأکید ورزیده است. ایشان با تفکیک میان «امر» و «اکراه»، معتقد است در فرضی که فرد به قتل تهدید شده باشد، حکم اکراه کننده، حبس ابد و حکم اکراه شونده، پرداخت دیه است. آیت الله خویی در مبانی تکملة المنهاج چنین می نگارد:

«لَوْ أُكْرِهَ عَلَى الْقَتْلِ، فَإِنْ كَانَ مَا تُوعَدُ بِهِ دُونَ الْقَتْلِ فَلَا رَيْبَ فِي عَدَمِ جَوَازِ الْقَتْلِ، وَلَوْ قَتَلَهُ وَالْحَالُ هَذِهِ كَانَ عَلَيْهِ الْقَوْدُ، وَعَلَى الْمُكْرِهِ الْحَبْسُ الْمُؤَبَّدُ، وَإِنْ كَانَ مَا تُوعَدُ بِهِ هُوَ الْقَتْلُ فَالْمَشْهُورُ أَنَّ حُكْمَهُ حُكْمُ الصُّورَةِ الْأُولَى، وَلَكِنَّهُ مُشْكِلٌ، وَلَا يَبْعُدُ جَوَازُ الْقَتْلِ عِنْدَيْهِ، وَعَلَى ذَلِكَ فَلَا قَوْدَ وَلَكِنْ عَلَيْهِ الدِّيَّةُ، وَحُكْمُ الْمُكْرِهِ [بِالْكَسْرِ] فِي هَذِهِ الصُّورَةِ حُكْمُهُ فِي الصُّورَةِ الْأُولَى» (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۱۴).

در نگاه نخست، پذیرش این دیدگاه خلاف مشهور جلوه می کند، اما با تأمل در مبانی اصولی آیت الله خویی، عمق استدلال ایشان آشکار می شود. برای درک بهتر، ابتدا باید به تحلیل استناد مشهور پرداخت. در فقه، عمومات و اطلاعاتی وجود دارد که اکراه را رافع مسئولیت می داند، اما فقیهان مشهور معتقدند این ادله توسط روایات خاص و مقیدی (از جمله صحیح زرار) تخصیص خورده اند. زرار از امام باقر (ع)

روایت می‌کند: «در مورد مردی که به مردی دیگر دستور داد کسی را بکشد و او مرتکب قتل شده است، فرمودند: قصاص بر عهده قاتل است و دستوردهنده در زندان حبس می‌شود تا بمیرد» (حرّ عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۲۹، ص ۱۰۷).

به نظر می‌رسد آیت‌الله خویی معتقد است این حدیث ارتباطی با بحث «اکراه مصطلح» ندارد؛ زیرا در این روایت و امثال آن، امام (ع) فرضی را مطرح می‌کند که شخصی، دیگری را «امر» به کشتن فرد ثالثی کرده است. میان «امر» و «اکراه» تفاوت ماهوی وجود دارد: «امر» صرفاً طلبِ شیء است، اما «اکراه» طلبِ شیء همراه با تهدید بر مخالفت است. به تعبیر دیگر، این روایت درصدد تبیین این قاعده است که قاتل نمی‌تواند بگوید «من مأمور بودم و معذور»؛ اما روایت شامل فرض اکراه همراه با تهدید جانی نمی‌شود. علاوه بر این، نظر آیت‌الله خویی منطبق بر قاعده «تزامم» است؛ چراکه در فرض اکراه بر قتل، میان حفظ جانِ خود (که به واسطه تهدید در خطر است) و حفظ جانِ دیگری، تزامم ایجاد می‌شود و این موضوع از مسائل رایج در فقه امامیه است.

۲-۲- امکان اخذ دیه پس از قصاص قاتل در وحدت قاتل؛ تعدد مقتول

وحدت قاتل و تعدد مقتول، به وضعیتی اطلاق می‌شود که چند نفر به دست یک نفر کشته شوند. این وضعیت ممکن است همراه با توالی زمانی باشد و مقتولان به ترتیب به قتل رسیده باشند، مانند قتل‌های سریالی؛ یا ممکن است بدون توالی زمانی بوده و مقتولان به صورت دفعی به قتل رسیده باشند. این فرض، برخلاف شرکت در قتل است که غالباً با وحدت مقتول و تعدد قاتل همراه است.

در فرض حاضر و با توجه به تصمیمی که صاحبان حق قصاص اتخاذ می‌کنند، سه

حالت متصور است: ۱. همه بر قصاص توافق دارند؛ ۲. همه بر دیه توافق دارند؛ ۳. برخی خواهان قصاص اند و برخی خواهان دیه.

در حالت اول و دوم، حکم مسئله روشن است؛ اما در حالت سوم، احتمالات زیر مطرح می شود:

۱. قاتل قصاص می شود و به کسانی که خواستار دیه هستند، هیچ دیه ای تعلق نمی گیرد.

۲. قاتل در برابر کسانی که خواهان قصاص اند، قصاص می شود و از اموال او به کسانی که خواستار دیه هستند، دیه پرداخت می شود.

۳. قاتل پیش از آن که قصاص شود، هم زمان به قصاص و پرداخت دیه محکوم می شود.

در مواجهه با این پرسش، مشهور فقیهان معتقدند که قاتل فقط قصاص می شود و امکان اخذ دیه از قاتل، به هیچ وجه وجود ندارد. طرفداران این دیدگاه، برای اثبات نظر خود، به آیه ۱۷۸ سوره بقره، آیه ۴۵ سوره مائده، و نیز روایت عبدالله بن سنان (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۵۹) و ابن مسکان (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۲۰) از امام صادق (ع) استناد می کنند.

در مقابل، گروهی از فقیهان معتقدند که پس از قصاص قاتل، می توان دیه اولیای دمی را که تقاضای دیه داشته اند، از اموال وی پرداخت کرد. حدیث ابی بصیر از امام صادق (ع)، مبنی بر پرداخت دیه مقتول از اموال قاتل (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۷۰)، مستند روایی موافقان این نظریه است.

آیت الله خویی در «مبانی تکملة المنهاج» همین نظر را برگزیده و می نویسد:

«لو قتل حرّ حرّین فصاعداً فلیس لأولیائهما إلا قتله، ولیس لهم مطالبته بالدية إلا إذا رضی القاتل بذلك، نعم لو قتله ولیّ أحد المقتولين فالظاهر جواز أخذ الآخر الدية من ماله» (خویی، ج ۴۲، ص ۶۶).

ایشان بر این باورند که در صورت تعدد مقتول، با قصاص قاتل در برابر یکی از مقتولان، تنها تقاص خون همان مقتول گرفته می‌شود و اگر برای سایر مقتولان دیه ثابت نباشد، خون انسان مسلمانی که محقون الدم بوده، هدر خواهد رفت؛ حال آن‌که روایت ابی بصیر تصریح دارد: «لا یبطل دم امرئ مسلم».

۲-۳- مهدورالدم نبودن مرتکب جرم حدی مستوجب سلب حیات

حد، مجازاتی است که سبب، نوع، میزان و کیفیت اجرای آن در شرع مقدس تعیین شده است. یکی از اقسام حد که از حیث انتساب به افراد و نیز اجرای مجازات، حساسیت ویژه‌ای دارد، جرائم حدی مستوجب سلب حیات است. در این زمینه، دو اصطلاح بنیادین مطرح می‌شود: «محقون الدم» و «مهدورالدم». محقون الدم به کسی گفته می‌شود که جان او از حمایت شرع و قانون برخوردار است، ریختن خونس جازیه نیست و در صورت قتل، قصاص یا دیه برای او ثابت می‌شود. در مقابل، مهدورالدم به کسی اطلاق می‌شود که خون او هدر است و در صورت کشته شدن، قاتل او نه قصاص می‌شود و نه ملزم به پرداخت دیه است.

البته مهدورالدم بر دو قسم است: مهدورالدم مطلق و مهدورالدم نسبی. مهدورالدم مطلق، مانند سائب النبی، کسی است که خون او برای عموم افراد جامعه مباح دانسته شده و در فرض اثبات موضوع در محکمه، قاتل از قصاص و دیه معاف خواهد بود. در برابر، مهدورالدم نسبی، مانند کسی که در قتل عمدی مستحق قصاص شده است،

تنها نسبت به اولیای دم مهدورالدم به‌شمار می‌آید؛ آن هم با تحقق شرایط قانونی و شرعی. ازاین‌رو، اگر چنین شخصی به‌دست فردی غیر از اولیای دم کشته شود، قاتل حسب مورد ممکن است به قصاص محکوم شود.

بنابر نظر مشهور فقیهان امامیه، حرمت خون انسان تنها در دو فرض زایل می‌شود: نخست، «زوال عصمت» که شامل کفر و ارتداد است (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷ق، ج ۴، ص ۳۸۵؛ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۷، ص ۲۸۴)؛ و دوم، «ارتکاب برخی جرائم خاص»؛ از جمله زنا و لواط در فرض احصان (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷ق، ج ۴، ص ۲۳۴؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳ق، ج ۷، ص ۱۲۶)، قتل در فراش (موسوی خمینی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۵۲۱)، سبّ النبی (نجفی، ۱۴۳۲ق، ج ۲۱، ص ۲۶۸)، قتل مستحق قصاص (نجفی، ۱۴۳۲ق، ج ۴۲، ص ۷)، کشتن مهاجم (شهید ثانی، ۱۳۸۶، ج ۹، ص ۳۴۹) و نیز قتل محارب، باغی و مفسد فی الارض (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷ق، ج ۳، ص ۶۰۹).

در این میان، آیت‌الله خویی در خصوص «سبّ النبی (ص)» دیدگاهی همسو با نظر مشهور دارد و قتل سبّ النبی را حتی بدون اذن حاکم جایز می‌داند. بااین‌حال، در سایر حدود مستوجب سلب حیات، مانند زنای به‌عنف، زنای محصنه و مانند آن، ایشان مرتکب را تنها نسبت به امام (ع) مهدورالدم می‌داند. بر همین اساس، برخلاف نظر مشهور که معتقدند کشتن مرتکب جرم حدی مستوجب اعدام، قصاص و دیه ندارد، آیت‌الله خویی بر این باور است که اگر شخصی غیر از امام (ع) چنین فردی را به قتل برساند، قصاص و دیه ثابت خواهد بود. ایشان در «مبانی تکملة المنهاج» می‌نویسد:

«لو وجب قتل شخص بزنا أو لواط أو نحو ذلك، غیر سبّ النبی (ص)، فقتله غیر الإمام (ع)، قيل: إنه لا قود ولا دية عليه، ولكن الأظهر ثبوت القود» (خویی، ۱۴۳۰ق،

ج ۴۲، ص ۸۲).

مبنای این نظر، استناد آیت الله خویی به عمومات ادله قصاص است. از دیدگاه ایشان، در مواردی که فردی غیر از امام (ع) اقدام به قتل مرتکب جرم حدی مستوجب اعدام می‌کند، این رفتار در حکم قتل عمد است و در نتیجه، مشمول ادله ثبوت قصاص و دیه خواهد بود. بر این اساس، صرف استحقاق مجنی علیه برای اعدام، موجب سلب مطلق حمایت کیفری از جان او نمی‌شود؛ بلکه اجرای چنین حکمی در غیر مورد سب النبی، در صلاحیت امام (ع) یا نهاد مشروع قائم مقام او قرار دارد و اقدام اشخاص دیگر، مجوز شرعی برای سقوط قصاص به شمار نمی‌آید.

۴-۲- عدم جواز کشتن زانی و زانیه در حال زنا توسط شوهر و ثبوت قصاص

در فقه امامیه، یکی از مسائل بحث برانگیز، جواز قتل همسر در حال زنا با اجنبی است. مشهور فقیهان بر این باورند که اگر شوهری همسر خود را در حال زنا مشاهده کند و به «تمکین» او علم داشته باشد، کشتن آنان از سوی شوهر جایز است (حکم تکلیفی). همچنین، از منظر وضعی، چنانچه این واقعه اثبات گردد یا اولیای دم مقتولان، ادعای شوهر را تصدیق کنند، قصاص و دیه‌ای بر ذمه‌ی شوهر مستقر نمی‌شود. برخی از قائلین به این دیدگاه، دامنه شمول آن را گسترده‌تر دانسته و تصریح کرده‌اند که سقوط قصاص در این فرض، منحصر به زنا محصنه نیست و حتی در صورت غیرمحصنه بودن زانی یا زانیه نیز قصاص ساقط است.

در مقابل، آیت الله خویی با رویکردی متفاوت، هم در حکم تکلیفی و هم در حکم وضعی با دیدگاه مشهور مخالفت ورزیده است. ایشان، قتل همسر یا مرد زانی را توسط شوهر، امری حرام دانسته و از حیث وضعی نیز قائل به ثبوت قصاص است؛ حتی

اگر شوهر بتواند زنا را اثبات کند یا اولیای دم، ادعای او را تصدیق نمایند. مبنای استدلالی ایشان این است که «مهدورالدم بودن» زانی و زانیه، یک حکم مطلق نیست، بلکه تنها در برابر امام (ع) یا حاکم مأذون ثابت است و به تمامی افراد جامعه تسری ندارد (خویی، ۱۴۳۰ق، ج ۴۲، ص ۱۰۲-۱۰۵).

آیت‌الله خویی در نقد مبانی جواز، بر این نکته تأکید می‌ورزد که اگر فرضاً جواز قتل از سوی شوهر را (برخلاف نظر مختار) بپذیریم، این حکم به هیچ‌وجه شامل زوجه نمی‌شود و تنها می‌تواند نسبت به مرد زانی جاری باشد؛ هرچند ایشان اساساً چنین مجوزی را برای شوهر برنمی‌تابد.

ایشان برای تقویت دیدگاه خود و نفی جواز قتل خودسرانه، به «روایت داوود بن فرقد» از امام صادق (ع) استناد کرده و معتقد است که مفاد این روایت، ظهور در عدم جواز قتل دارد. افزون بر این، در استدلال اصولی، ایشان بر این باور است که صرف مشاهده‌ی زوجه و اجنبی در حال زنا، مجوزی شرعی برای اعدام آنان توسط شوهر نیست؛ چراکه:

۱. اثبات جرم زنا مستلزم اقامه شهادت چهار شاهد عادل نزد محکمه است؛

۲. «ادای شهادت» امری است که در صلاحیت مقام قضاوت است؛

بنابراین، اجرای هرگونه مجازات مستوجب سلب حیات، انحصاراً در صلاحیت حاکم شرع است و اقدام شخصی شوهر، مصداق قتل نفس محترم و مستوجب قصاص است.

۲-۵- عدم قصاص بالغ در قتل نابالغ

مشهور فقیهان با استناد به عموم و اطلاق ادله‌ی قصاص، از جمله آیه ۱۷۸ و ۱۷۹ سوره بقره، آیه ۴۵ سوره مائده، آیه ۳۳ سوره اسراء و همچنین روایات متعددی از جمله

حدیث منقول از پیامبر اکرم (ص) (مجلسی، ج ۱، ۱۳۶۳، ص ۲۴۹)، روایت عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) (طوسی، ج ۵، ۱۳۷۰، ص ۳۲۲)، حدیث حکم بن عتیبه از امام باقر (ع) (ابن بابویه، ج ۵، ۱۳۶۷، ص ۴۷۹) و دیگر روایات، بر این باورند که در فرض قتل «نابالغ» توسط «بالغ»، حکم به قصاص ثابت است.

در مقابل، گروه اندکی از فقیهان نظری مخالف این دیدگاه مشهور اتخاذ کرده‌اند. مستند اصلی ایشان، حدیث صحیح ابوبصیر از امام باقر (ع) است که طبق آن، قاتل شخص «مجنون» از قصاص رهایی می‌یابد (ابن بابویه، ج ۵، ۱۳۶۷، ص ۴۶۹). از میان فقیهان پیشین، ابوالصلاح حلبی و از فقیهان معاصر، آیت الله خویی از طرفداران این دیدگاه هستند.

آیت الله خویی با استناد به قاعده «لَا قُودَ لِمَنْ لَا يُقَادُ مِنْهُ» (قصاص نیست برای کسی که قصاص از او ممکن نیست)، بر عدم قصاص عاقلی که دیوانه‌ای را کشته است، استدلال می‌کند. مبنای استدلالی ایشان این است که چون شخص «مجنون» در صورت ارتکاب قتل دیگری، قصاص نخواهد شد، پس اگر کسی او را به قتل برساند نیز، به دلیل فقدان تقابل در قصاص، قصاص نمی‌شود. آیت الله خویی این حدیث را نه یک حکم محدود به مجنون، بلکه قاعده‌ای کلی تلقی می‌کند که بر هر شخصی - از جمله کودک (نابالغ) - که در صورت جنایت قصاص نمی‌شود، بار می‌گردد. بر این اساس، نتیجه‌ی منطقی این است که اگر بالغی، نابالغی را به قتل برساند، به دلیل عدم امکان قصاص متقابل کودک، قصاص فرد بالغ نیز ساقط خواهد بود.

۲-۶- امکان اجبار قاتل بر پرداخت دیه در قتل عمد مستوجب قصاص در موارد خاص

مشهور فقها معتقدند در قتل عمد مستوجب قصاص، حق ولی دم منحصر به قصاص است و ولی دم نمی‌تواند قاتل را بر پرداخت دیه اجبار نماید و در صورتی که خواهان

دیه باشد، قاتل باید به پرداخت دیه راضی باشد و به اصطلاح دیه تصالحی است. این نظر در مواردی مشکل ساز است: مواردی که ولی دم برای قصاص باید فاضل دیه به قاتل بدهد و در عین حال توانایی پرداخت فاضل دیه را ندارد. مثلاً مردی زنی را به قتل رسانده است. ولی دم برای قصاص باید نصف دیه به مرد بدهد که ندارد و برای دیه، مرد قاتل حاضر به مصالحه نیست. یا فرض کنیم که اولیای زن خواهان قصاص نیستند علیرغم آنکه تمکن مالی دارند زیرا قاتل، دامادشان است که دخترشان را به قتل رسانده است و قاتل و مقتول فرزندان متعددی دارند که مصلحت در عدم قصاص قاتل است. حال اولیای دم چه کنند؟ اگر بخواهند دیه بگیرند قاتل حاضر به مصالحه نیست و اگر بخواهند قصاص کنند فاضل دیه ندارند یا مصلحتشان در عدم قصاص است. آیت‌الله خویی در مسئله تفصیلی داده است که قبل از ایشان کسی چنین نگفته است. ایشان معتقد است اگر ولی دم برای قصاص باید فاضل دیه به قاتل بدهد می‌تواند از قصاص گذشت نماید و قاتل را بر پرداخت دیه اجبار نماید (خویی، ج ۴۲، صص ۱۰ و ۱۱ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۶).

۳- قصاص عضو

۳-۱- عدم قصاص اکراه‌کننده و اکراه‌شونده در اکراه بر قطع عضو دیگری و اثبات دیه

برعهده اکراه‌شونده

مشهور فقها در اکراه بر قتل دیگری به اکراه‌شونده قصاص، و حبس ابد اکراه‌کننده معتقدند. نظر مشهور فقها در خصوص وضعیتی که بر قطع عضو دیگری اکراه شده، این است که اکراه واقعی رخ داده و حرمت قطع عضو از وی برداشته شده، و قصاص نخواهد داشت. اما چون اکراه‌کننده سبب اقوی از مباشر بوده، عمل وی عدوانی، در نتیجه به قطع عضو محکوم می‌شود.

در مقابل، آیت الله خویی، ایشان معتقدند که اگرچه اکراه شونده، عدواناً اقدام به قطع عضو مجنی علیه نکرده، اما در هر حال، وی عرفاً به عنوان مباشر شناخته شده و اکراه شونده قاطع عضو محسوب نمی شود تا به قصاص محکوم شود.

ایشان معتقد است، در این حالت قصاص نه برای اکراه کننده، و نه برای اکراه شونده ثابت نیست. زیرا از طرفی اکراه کننده دستی را قطع نکرده که به خاطر آن قصاص شود، و از طرف دیگر، اکراه شونده بالاجبار اقدام به این کار کرده و عمل وی، عملی جایز بوده است. اما در هر حال، بر انجام این عمل، دیه ثابت است که برعهده اکراه شونده می باشد (خویی، ج ۴۲، ص ۲۰).

۲-۳- سقوط حق قصاص به جهت پیوند عضو قطع شده قبل از قصاص جانی

یکی از مباحث نوین در باب قصاص عضو، وضعیت «جنایت بر اعضا» در فرضی است که مجنی علیه بتواند بلافاصله پس از آسیب و پیش از اجرای قصاص، عضو قطع شده را پیوند بزند. در مواردی که عمل پیوند با موفقیت همراه باشد و عضو مجدداً در بدن مجنی علیه رشد و نمو یابد و ادامه حیات دهد، این پرسش بنیادین مطرح می شود که آیا این ترمیم عضو، موجب سقوط حق قصاص می گردد یا خیر؟ در پاسخ به این مسئله، دو دیدگاه عمده در فقه امامیه وجود دارد:

مشهور فقیهان بر این باورند که پیوند عضو توسط مجنی علیه، تأثیری در حق قصاص ندارد و موجب سقوط آن نمی شود؛ زیرا حق قصاص با وقوع جنایت مستقر شده و ترمیم آن، ماهیت جنایت واقع شده را دگرگون نمی سازد (عارف و عارف، ۱۳۹۲، ص ۷؛ خاکی و همکاران، ۱۳۹۶، صص ۱۱۹-۱۴۲).

در مقابل، گروهی از فقیهان، از جمله آیت الله خویی، در این فرض قائل به سقوط

قصاص هستند. ایشان در مبانی تکملة المنهاج می‌نویسد:

«لو قطعت أذن شخص مثلاً، ثم ألصقها المجنى عليه قبل الاقتصاص من الجاني والتحمت، فهل يسقط به حق الاقتصاص؟ المشهور عدم السقوط، ولكن الأظهر هو السقوط وانتقال الأمر إلى الدية» (خویی، ۱۴۳۰ق، ج ۴۲، ص ۱۹۸).

معتقدان به این دیدگاه غیرمشهور، علاوه بر استناد به برخی روایات، به یک مبنای عقلانی و فقهی قابل توجه نیز تمسک می‌جویند. به باور آنان، ملاک مشروعیت قصاص در جنایت بر اعضا، «از بین بردن شین» (عیب و زشتی) است؛ چنان‌که در روایات بر این نکته تأکید شده که «القصاص للشین» (حرعاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۲۹، ص ۱۸۵). استدلال آنان بر این پایه استوار است که چون با موفقیت عمل پیوند، عیب و زشتی ظاهری ناشی از جنایت از میان رفته و عضو به وضعیت پیشین بازگشته است، بنابراین «علت غایی» قصاص (یعنی رفع شین) منتفی شده و در نتیجه، موجبی برای اجرای قصاص باقی نمی‌ماند. لذا در این فرض، حق قصاص ساقط شده و حکم به پرداخت دیه منتقل می‌شود.

۳-۳- عدم شرط تساوی در سلامت در قصاص عضو

یکی از مباحث مهم در قصاص عضو، مسئله یکسانی عضو مورد جنایت در مجنی علیه و جانی از حیث سلامت و معیوب بودن است. به نظر مشهور فقیهان، در صورتی که عضو جانی از عضو مجنی علیه سالم‌تر باشد و تساوی میان آن دو از حیث سلامت وجود نداشته باشد، قصاص عضو جایز نیست و حکم به دیه منتقل می‌شود. بر این اساس، اگر مثلاً عضو مجنی علیه شل باشد و عضو متناظر جانی سالم، قصاص عضو سالم در برابر عضو معیوب جایز نخواهد بود.

در این میان، آیت الله خویی از نخستین فقیهانی است که در این دیدگاه مشهور مناقشه کرده و برخلاف آن فتوا داده است. ایشان در مبانی تکملة المنهاج می نویسد:

«المشهور اعتبار التساوی فی السلامة من الشلل فی الاقتصاص، فلا تقطع الید الصحیحة بالشلل وإن بذل الجانی یدہ للقصاص، وهو لا یخلو من إشکال، بل لا یبعد عدمه» (خویی، ۱۴۳۰ق، ج ۴۲، ص ۱۸۶).

مفاد این عبارت آن است که به نظر مشهور، تساوی در سلامت از شلل، شرط اجرای قصاص است؛ از این رو، دست سالم در برابر دست شلّ قطع نمی شود، هرچند خود جانی نیز به اجرای قصاص رضایت دهد. باین حال، آیت الله خویی این نظر را خالی از اشکال نمی داند و حتی بعید نمی شمارد که اساساً چنین تساوی ای شرط نباشد.

۴-۳- عدم شرط تساوی در محل در قصاص عضو

از موضوعات مطرح در قصاص عضو تساوی در محل است بدین معنا که در مقابل مثلاً دست راست مجنی علیه دست راست جانی قطع می شود و در مقابل گوش چپ، گوش چپ. علت این شرط آنست که قصاص کیفر مماثل جنایت جانی است و مقتضای برابری و مثلثیت آنست که هم در اصل عضو و هم در سلامت و معیوب بودن و هم در محل، تساوی رعایت شود. بدین جهت اگر جانی دست راست مجنی علیه را قطع کند و خود دست راست نداشته باشد نمی توان دست چپ او را قطع نمود. آیت الله خویی بعید نمی داند که تساوی در محل در این فرض لازم نباشد و بتوان دست چپ جانی را قصاص نمود. حتی در جایی که کسی که یک چشم دارد یک چشم دیگری را می کند به قصاص قائلند گرچه محل چشم جانی و مجنی علیه متفاوت است و قصاص باعث کوری کامل جانی شود (خویی، ۱۴۳۰، ج ۴۲، ص ۱۸۹).

۴- ارزیابی تقنینی

در این بخش، بدنبال آنیم که بدانیم آیا نواوریهای ایشان در قوانین جزایی مورد استفاده قرارگرفته یا می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد یا خیر. ممکن است این پرسش مطرح شود که در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران، با توجه به نقش فقیه حاکم و نیز گرایش غالب قانون‌گذار به آرای مشهور فقهای امامیه، پیشنهاد اصلاح قانون بر اساس آرای آیت‌الله خویی از چه مبنای حقوقی و فقهی برخوردار است. پاسخ آن است که این پژوهش، نه مدعی لزوم تبعیت قانونگذار از آرای آیت‌الله خویی است و نه بر این باور است که هر نظریه فقهی غیرمشهور، صرفاً به دلیل استحکام استدلال، باید به قانون تبدیل شود. ادعای مقاله صرفاً آن است که آرای اجتهادی مستدل، مادام که مخالف موازین شرعی تشخیص داده نشوند، از ظرفیت ورود به فرآیند تقنین برخوردارند.

بر اساس اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، «کلیه قوانین و مقررات باید بر اساس موازین اسلامی باشد و تشخیص این امر برعهده فقهای شورای نگهبان است». مفاد این اصل، قانون‌گذار را به پیروی از «قول مشهور» یا آرای فقیه معینی ملزم نکرده است؛ بلکه معیار، عدم مغایرت مصوبه با موازین شرعی است. همچنین، مطابق اصول نود و یکم تا نود و ششم قانون اساسی، مرجع تشخیص انطباق قوانین با شرع، فقهای شورای نگهبان هستند، نه شهرت فتوایی یا آرای خاص یک فقیه. ازاین‌رو، هرگاه نظریه‌ای فقهی - هرچند غیرمشهور - از نظر فقهای شورای نگهبان مغایر موازین شرع شناخته نشود، از جهت حقوق اساسی مانعی برای انعکاس آن در قانون وجود ندارد.

بر این اساس، پیشنهادهای این مقاله نیز ناظر به «ظرفیت تقنینی» آرای آیت‌الله خویی

است، نه «الزام تقنینی» آنها. به بیان دیگر، نگارندگان مدعی نیستند که قانون‌گذار باید از آرای ایشان تبعیت کند؛ بلکه معتقدند هرگاه نوآوری‌های فقهی ایشان از حیث استدلال، کارآمدی و انطباق با موازین شرعی واجد امتیاز باشد، شایسته است در فرآیند اصلاح قوانین کیفری مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد و در صورت پذیرش نهادهای صالح تقنینی و نظارتی، مبنای اصلاح قانون واقع شود.

۴-۱- عدم قصاص اکراه‌شونده در قتل

تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، قانون‌گذار در ماده ۴۱ قانون مجازات عمومی (مصوب ۱۳۰۴) برای اکراه‌شونده در قتل عمد، سه درجه تخفیف در مجازات قائل شده و در ماده ۳۹ قانون مجازات عمومی (اصلاحی ۱۳۵۲)، مسئولیت کیفری را به صورت کلی برعهده اکراه‌کننده قرار داده بود.

با پیروزی انقلاب اسلامی و تصویب قانون حدود و قصاص (مصوب ۱۳۶۱)، نظریه مشهور فقها ملاک عمل قرار گرفت و براساس ماده ۴ این قانون، مرتکب به قصاص و اکراه‌کننده به حبس ابد محکوم شد. این وضعیت، با تصویب قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۷۰) نیز کم‌وبیش ادامه یافت و جز با اندکی تغییر، یعنی افزودن «امر به قتل»، دگرگونی چشمگیری پیدا نکرد.

آخرین تغییر در این خصوص نیز به قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲) بازمی‌گردد که قانون‌گذار در ماده ۳۷۵ آن مقرر داشته است: «اکراه در قتل مجوز قتل نیست و مرتکب، قصاص می‌شود و اکراه‌کننده، به حبس ابد محکوم می‌گردد».

با این وجود، به نظر می‌رسد که نتوان به همین سادگی مفاد این ماده را به تمامی حالات قتل اکراهی تعمیم داد و ملاحظات در این خصوص قابل طرح است. مثلاً

آیا ماده اطلاق دارد و شامل موردی که وعید بیش از قتل یک نفر باشد نیز می‌شود؛ مانند اینکه گفته شود: «فلانی را بکش، وگرنه تو را یا زن و فرزندان و پدر و مادرت را می‌کشم»؟ آیا می‌توان به اطلاق ماده قائل شد؟ نیز اگر بگوید: «فلانی را بکش، وگرنه چشم و گوش و بینی و زبان و دست و پایت را می‌برم»، آیا باز هم قتل بر اکراه‌شونده حرام است و موجب قصاص می‌شود؟

در اینجا است که دیدگاه فقهی آیت‌الله خویی می‌تواند راهگشا باشد و از لحاظ نزدیکی به واقعیات حقوقی، نسبت به نظریه رقیب، از قوت بیشتری برخوردار است. البته:

«نظر ایشان مشکلی در عمل دارد و آن اینکه چنین نظری باعث سوءاستفاده می‌شود و هرکس می‌خواهد دیگری را بکشد، از ترس قصاص، فرد بالغ عاقلی را اکراه بر قتل او می‌کند، آنگاه نه خودش و نه اکراه‌شونده قصاص نمی‌شوند. می‌توان نظر سوم را نیز مطرح کرد و آن اینکه اکراه‌کننده قصاص شود؛ یعنی اقوی بودن سبب از مباشر که در اکثر موارد اکراه صادق است، در این مورد نیز صادق بدانیم و عرفاً قتل را مستند به اکراه‌کننده بدانیم» (حاجی ده‌آبادی، ۱۴۰۴، ص ۸۶-۸۷).

زیرا ایشان در مورد مولایی که برده‌اش را امر به قتل دیگری کرده بود، بر اساس دو روایت، به قصاص مولی قائلند (خویی، ج ۴۲، ص ۱۵). می‌توان گفت عبد و مولی خصوصیت ندارند و در اکراه بر قتل عمد نیز می‌توان قصاص را بر اکراه‌کننده روا دانست. لازم به ذکر است اگر اکراه‌شونده به خاطر ترس از آسیبی که اکراه‌کننده وعید آن را به او داده است، او را بکشد یا بر او آسیبی وارد سازد، به دلیل دفاع مشروع، مسئولیتی ندارد.

۴-۲- امکان اخذ دیه پس از قصاص قاتل در وحدت قاتل؛ تعدد مقتول

«وحدت قاتل؛ تعدد مقتول» وضعیتی است که تا تصویب قانون مجازات اسلامی در

سال ۱۳۹۲، در هیچ یک از قوانین جزایی از آن سخنی به میان نیامده بود. این قانون برای نخستین بار به بیان حکم ارتکاب چندین قتل توسط یک نفر پرداخته و در مواد ۳۸۳ و ۳۸۴ بر این نکته تأکید کرده است که امکان اخذ دیه پس از قصاص قاتل میسر نیست:

«ماده ۳۸۳- اگر يك نفر، دو يا چند نفر را عمداً به قتل برساند، اولیای دم هر يك از مقتولان می توانند به تنهایی و بدون گرفتن رضایت اولیای مقتولان دیگر و بدون پرداخت سهمی از دیه به آنان اقدام به قصاص کنند.»

«ماده ۳۸۴- اگر يك نفر، دو يا چند نفر را عمداً به قتل برساند و اولیای دم همه مقتولان، خواهان قصاص باشند، قاتل بدون اینکه دیه ای بپردازد، قصاص می شود. اگر اولیای دم برخی از مقتولان، خواهان قصاص باشند و اولیای دم مقتول یا مقتولان دیگر، خواهان دیه باشند، در صورت موافقت قاتل به پرداخت دیه به آنان در مقابل گذشت از حق قصاص شان، دیه آنان از اموال قاتل پرداخت می شود و بدون موافقت قاتل، حق اخذ دیه از او و یا اموالش را ندارند.»

با این وجود، ماده ۳۹۲ همین قانون، در موضوعی مشابه، حکمی متعارض با حکم ماده ۳۸۴ بیان کرده است. بر این اساس، در صورت ارتکاب چندین جنایت مادون نفس علیه دو یا چند نفر از سوی یک نفر، برای آن دسته از مجنی علیه که امکان موضوعی قصاص برای آنان منتفی است، حکم به اخذ دیه ثابت است:

«ماده ۳۹۲- هرگاه کسی جنایت عمدی بر اعضای چند نفر وارد کند، اگر امکان قصاص همه آنها باشد، قصاص می شود و اگر امکان قصاص برای همه جنایات نباشد مجنی علیه اول که جنایت بر او پیش از دیگری واقع شده است، در استیفای قصاص مقدم است و در صورت انجام قصاص، مرتکب برای جنایاتی که محلی برای قصاص آن

نیست به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود.»

ممکن است کسی بگوید با بررسی و دقت نظر در سایر مواد، از جمله ماده ۴۳۵، این احتمال تقویت می‌شود که ماده ۳۸۴ نافی اخذ دیه برای سایر اولیا نیست و پس از قصاص قاتل توسط احد اولیا، سایر اولیا می‌توانند از اموال قاتل دیه دریافت کنند. البته این به شرطی است که واژه «مرگ» در ماده ۴۳۵ هم شامل مرگ طبیعی شود، هم شامل خودکشی، هم شامل کشته شدن توسط غیر ولی دم بدون اذن او، و هم شامل مرگ قصاصی:

«ماده ۴۳۵- هرگاه در جنایت عمدی، به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد در خصوص قتل عمد، ولی دم می‌تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در غیر قتل، دیه بر بیت‌المال خواهد بود.»

با این حال، نمی‌توان انکار کرد که شمول واژه «مرگ» نسبت به مرگ قصاصی بعید است؛ چراکه فرض ماده ۴۳۵ بیشتر ناظر بر وحدت مقتول است و فرضی را شامل می‌شود که اساساً قاتل به مرگ طبیعی مرده است، نه آنکه بر اثر قصاص از دنیا رفته باشد.

به هر حال، اگر بگوییم در تعدد مقتول نمی‌توان علاوه بر قصاص، به اخذ دیه برای مقتولانی که قاتل در برابر آنان قصاص نشده است قائل شد، این نظر مخالف قاعده «لایبطل دم امرء مسلم» است؛ قاعده‌ای که فراتر از یک قاعده فقهی معمولی است، زیرا مستند احکام متعددی همچون پذیرش شهادت زنان در قتل عمد و تشریع قسامه و مانند آن به شمار می‌رود.

با این توضیحات، قانون‌گذار باید با تصحیح ماده ۳۸۴، به امکان اخذ دیه توسط اولیای دم مقتولانی که از قصاص صرف نظر کرده‌اند یا با قصاص قاتل، حقوق آنان در معرض تضییع قرار گرفته است، تصریح کند. البته ماده ۷۳ آیین‌نامه اجرای احکام ۱۳۹۸ نیز با آوردن عبارت «به هر علتی» مقرر می‌دارد: «در صورتی که محکوم به قصاص نفس به هر علتی فوت کند یا به جهت فرار، دسترسی به وی ناممکن شود، در اجرای ماده ۴۳۵ ... قاضی اجرای احکام کیفری ... پرونده را برای اتخاذ تصمیم قانونی به دادگاه ارسال می‌کند».

۴-۳- مهدورالدم مطلق نبودن مرتکب جرم حدی مستوجب سلب حیات

قانونگذار، به تبع نظر مشهور فقها، مرتکب جرم حدی مستوجب سلب حیات را مهدورالدم مطلق می‌داند و قاتل چنین شخصی را به قصاص و دیه محکوم نمی‌کند: «ماده ۳۰۲- در صورتی که مجنی‌علیه دارای یکی از حالات زیر باشد، مرتکب به قصاص و پرداخت دیه، محکوم نمی‌شود: الف- مرتکب جرم حدی که مستوجب سلب حیات است.»

بر این تصمیم قانونگذار، معایبی مترتب است. امور کیفری، به طور کلی، تحت سیطره قواعدی هستند که رسالت حفاظت از حقوق و آزادی‌های فردی را برعهده دارند. از آنجا که لازمه اجرای مجازات، تحدید حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی است، تجاوز از قواعد کیفری، ظلم به دیگری محسوب می‌شود.

از مهم‌ترین قواعد کیفری در خصوص عدم جواز اجرای خودسرانه مجازات حدی اعدام، می‌توان به اصل قضا مندی اشاره کرد. اصل قضا مندی، به معنای لزوم دخالت مقام قضایی صالح در رسیدگی به امر کیفری، شامل مراحل تحقیق، تعقیب، دادرسی

و اجرای حکم، است. نتیجه عدم پذیرش ضرورت دخالت مقام قضایی این خواهد بود که بزه‌دیده یا سایر مردم یا گروه‌های مردم‌نهاد، اقدام به دادرسی کرده و مجازات را اجرا کنند (مارتی، ج ۱، ۱۳۸۱، ص ۳۰۱) و بدین صورت، زمینه سوءاستفاده از قانون توسط مردم فراهم خواهد شد.

اصل ۳۶ قانون اساسی صراحتاً دلالت بر اصل قضاوندی دارد؛ بنابراین، هیچ شخصی نمی‌تواند دیگری را با توجه به عناوین اتهامی تحت تعقیب قرار دهد و این ممنوعیت شامل تمام اشخاص، اعم از شخص حقیقی و حقوقی، به جز محاکم دادگستری، می‌شود (محسنی، ج ۱، ۱۳۷۵، ص ۳۲۵).

نکته دیگری که دلالت بر عدم جواز صدور حکم و اجرای مجازات توسط آحاد مردم دارد، ممنوعیت صدور حکم غیابی در جرایم حق‌اللهی است (ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲). در این مورد، صدر ماده ۴۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری، در بیان عدم جواز محاکمه غیابی در جرایم حق‌اللهی، مقرر کرده است:

«در تمام جرایم، به استثنای جرایمی که فقط جنبه حق‌اللهی دارند، هرگاه متهم یا وکیل او در هیچ یک از جلسات دادگاه حاضر نشود یا لایحه دفاعیه نفرستاده باشد، دادگاه پس از رسیدگی، رأی غیابی صادر می‌کند.»

علاوه بر این، تبصره ۳ همان ماده مقرر کرده است:

«در جرایمی که فقط جنبه حق‌اللهی دارند، هرگاه محتویات پرونده، مجرمیت متهم را اثبات نکند و تحقیق از متهم ضروری نباشد، دادگاه می‌تواند بدون حضور متهم، رأی بر برائت او صادر کند.»

بنابراین، چون جرایمی که سبب اباحه‌دم می‌شوند غالباً از مصادیق حق‌الله هستند و

محاكمه غیابی در جرایم حق‌اللهی ممنوع بوده و تنها صدور حکم بر برائت متهم، از نظر قانون، موجه به نظر می‌رسد، اجرای مجازات توسط آحاد مردم، امری غیرمنطقی و غیرقانونی است و توجیه شرعی و قانونی ندارد. به فرض پذیرش، قانونگذار می‌بایست به جای واژه «مرتکب جرم حدی مستوجب سلب حیات» بنویسد: «محکوم به حد مستوجب سلب حیات» تا شائبه محاكمه غیابی در حق‌الله از بین برود.

علاوه بر این: «اگر مرتکب جرم حدی مستوجب سلب حیات، مهدورالدم مطلق باشد، آنگاه این سؤال مطرح می‌شود که مرتکبان سایر حدود و جرایم، آیا به نسبت مجازات آن جرم، مهدور می‌باشند؟ مثلاً می‌توان گفت سارق حدی، مهدورالعضو است و اگر کسی چهار انگشت دست راست او را ببرد، به قصاص محکوم نمی‌شود؟ مطابق بند ب ماده ۳۰۲ ق.ا.م.ا «مرتکب جرم حدی که مستوجب قطع عضو است، مشروط بر اینکه جنایت وارد شده، بیش از مجازات حدی او نباشد»، مهدورالعضو است. اگر جانی، بدون اینکه قصد اجرای حد را داشته باشد، صرفاً در دعوایی انگشت دیگری را برید و بعد معلوم شد که وی سارق حدی بوده است، آیا از قصاص و دیه معاف است؟ آیا شارب مسکر، مهدورالجسم است؟ اگر کسی دیگری را در دعوایی شلاق بزند و بعد معلوم شود که او مرتکب شرب خمر بوده، آیا ضارب می‌تواند از مجازات ضرب دیگری فرار کند؟ اگر کسی دیگری را حبس کند و بعداً معلوم شود وی مستحق حبس بوده است، آیا مجرم می‌تواند به این بهانه که فرد حبس شده شرعاً مستحق زندان بوده است، از خویش دفاع کند؟» (حاجی ده‌آبادی، ۱۴۰۴، ص ۴۰-۵)

با این توضیحات، باید گفت که نظر آیت‌الله خویی، به خاطر توجه به نظم عمومی، شایستگی لازم برای به اجرا درآمدن را دارد و نیازمند توجه بیش از پیش قانونگذار در این خصوص است.

۴-۴- قتل در فراش

قانون‌گذار به تبعیت از نظر مشهور فقها، یکی از مواردی را که قتل عمد را مستوجب قصاص نمی‌داند، «قتل در فراش» دانسته است. بند «ث» ماده ۳۰۲ مقرر می‌دارد: «زانی و زانیه در حال زنا نسبت به شوهر زانیه، در غیر موارد اکراه و اضطرار، به شرحی که در قانون مقرر است.» این بند در واقع به ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ اشاره دارد:

«ماده ۶۳۰. هرگاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد، می‌تواند در همان حال آنان را به قتل برساند و در صورتی که زن مکره باشد، فقط مرد را می‌تواند به قتل برساند. حکم ضرب و جرح در این مورد نیز مانند قتل است.»

این ماده پیش از انقلاب نیز وجود داشته است (ماده ۱۷۹ ق.م.ع. ۱۳۰۴). البته قانون پیش از انقلاب مقرر می‌داشت: «معاف از مجازات است»، اما در ماده ۶۳۰ گفته شده است «می‌تواند». شبیه حکم ماده ۶۳۰ و بند ث ماده ۳۰۲ در مقررات برخی کشورها از جمله امریکا دیده می‌شود. البته در این کشورها مبنای معافیت یا تخفیف مجازات تحریک شدن قاتل است.

نظر آیت الله خویی بر حرمت قتل زانی و زانیه در حال زنا و ثبوت قصاص حتی بر فرض اثبات از جهات متعدد قابل تامل و پذیرش است. اولاً نظر مشهور باب جواز محاکمه غیابی در حق الله را باز می‌کند و شخصی بدون اینکه توسط دادگاه صالح و قاضی شایسته محاکمه شده باشد به قتل رسیده است. ثانیاً امکان اشتباه قاتل می‌رود. فرض کنید زنی به دروغ به مردی گفته بدون شوهر است و حاضر به ازدواج موقت با اوست. عقدی خوانده می‌شود و زن، مرد را به خانه می‌آورد و در حال رابطه

جنسی اند که ناگهان شوهر سر می رسد و با مشاهده این وضعیت هردو یا مرد را می کشد. یقیناً مرد مستحق مرگ نبوده چون او مرتکب وطی به شبهه شده است. ثالثاً اطلاق بند ث ماده ۳۰۲ و ماده ۶۳۰ شامل فرضی که زنای زن یا مرد مستوجب رجم و قتل نباشد هم می شود و آنگاه این سوال پیش می آید که وقتی شخصی مهدورالدم نیست چگونه می توان به جواز قتل و عدم قصاص برای آن قائل شد؟

۴-۵- عدم قصاص بالغ در قتل نابالغ

مطابق ماده ۱۴۰ و ۱۴۶ قانون مجازات اسلامی، یکی از شروط مسئولیت کیفری، رسیدن به سن بلوغ است و افراد نابالغ در صورت ارتکاب جرم، مطابق ماده ۱۴۸ مجازات خواهند شد. به همین خاطر، در صورتی که فرد نابالغی مرتکب قتل شود، به قصاص محکوم نخواهد شد.

در مقابل، بر اساس ماده ۳۰۴ قانون مجازات اسلامی، در وضعیتی که نابالغی توسط فردی بالغ به قتل برسد، قاتل مستحق قصاص است و قانون نظر آیت الله خوئی را قبول نکرده است: «ماده ۳۰۴ - جنایت عمدی نسبت به نابالغ، موجب قصاص است.»

اگر قانون چنین تصریحی نمی کرد محتمل بود به علت سکوت قانون و با تمسک به قاعده درا و احتیاط در دما قاضی به عدم قصاص حکم دهد.

باید نظر آیت الله خوئی در خصوص عدم قصاص بالغ در قتل نابالغ را که کم و بیش در خصوص سایر موضوعات مرتبط با کودکان نیز مطرح شده است، نظری فاقد پتانسیل اجرایی و اقبال عمومی تلقی کرد. تصور نمایید پسری که ۱۴ سال و ۱۱ ماه و ۲۹ روز قمری سن دارد و عاقل است و نخبه است توسط شروری به قتل رسیده است. آیا می

توان حکم به عدم قصاص داد؟

۴-۶. امکان اجبار قاتل عمدی بر پرداخت دیه در موارد خاص

«قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰، به تبعیت از نظر مشهور فقها، دیه را در قتل عمد مستوجب قصاص، امری تصالحی می‌دانست و رضایت قاتل را شرط آن تلقی می‌کرد. چنان‌که گفته شد، این نظر در مقام عمل در مواردی مشکل‌ساز بود؛ از جمله در مواردی که ولی دم برای اجرای قصاص باید «فاضل دیه» بپردازد، اما نه تمکن مالی دارد و نه قاتل حاضر به مصالحه است. قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ با تبعیت از نظر آیت‌الله خویی، این چالش را برطرف کرده است:

«ماده ۳۵۹- در موارد ثبوت حق قصاص، اگر قصاص مشروط به رد فاضل دیه نباشد، مجنی‌علیه یا ولی دم تنها می‌تواند قصاص کند یا گذشت نماید؛ و اگر خواهان دیه باشد، نیاز به مصالحه با مرتکب و رضایت او دارد.»

«ماده ۳۶۰- در مواردی که اجرای قصاص مستلزم پرداخت فاضل دیه به قصاص‌شونده است، صاحب حق قصاص میان «قصاص با رد فاضل دیه» و «گرفتن دیه مقرر در قانون» (ولو بدون رضایت مرتکب)، مخیر است.»

۴-۷. قصاص اکراه‌کننده و اکراه‌شونده در اکراه بر قطع دست دیگری و اثبات دیه

برعهده اکراه‌شونده

از نظرگاه فقهی، دانستیم که نظر مشهور فقها در خصوص اکراه در قتل، گذاردن مسئولیت بر دوش اکراه‌کننده است، چرا که وی سبب اقوا از مباشر بوده و در نتیجه باید ضمان بر دوش وی باشد. تا پیش از تصویب قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۹۲، در خصوص جنایت بر عضو، مقررهای وجود نداشت. تا اینکه در قانون مجازات اسلامی

۱۳۹۲ به تبع نظر مشهور فقها در ماده ۳۷۷ و ۳۷۸ این امر پذیرفته شد.

اما در مقابل، آیت الله خویی بر این باور است که در این فرض، قصاص ساقط دیه بر ذمه مباشر ثابت است.

در این خصوص باید گفت که نظر آیت الله خویی قابل پذیرش نیست زیرا اولاً خلاف روایتی است که در مورد امر عبد به قتل وارد شده که امام علی علیه السلام فرمودند: «و هل عبد الرجل الاكسوطه او كسيفه؟ يقتل به السيد» این ملاک در اکراه بر عضو هم هست. ثانیاً نظرایشان در عمل باعث سوء استفاده می شود زیرا هرکس که می خواهد عضوی از دیگری را از بین ببرد از ترس قصاص، کسی را بر آن اکراه می کند و در نتیجه نه خود به قصاص محکوم می شود و نه اکراه شونده. علاوه که خود به دیه هم محکوم نمی شود.

۸-۴- سقوط حق قصاص به جهت پیوند عضو قطع شده قبل از قصاص جانی

مطابق ماده ۴۴۶ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲: «اگر شخصی همه یا مقداری از عضو دیگری را قطع کند و مجنی علیه قسمت جدا شده را پیوند بزند، قصاص ساقط نمی شود».

همانگونه که مشاهده می شود قانونگذار از نظر مشهور تبعیت کرده است و از نظر آیت الله خویی که به سقوط قصاص معتقد است پیروی ننموده است. رأفت اسلامی و احتیاط ایجاب می کند تا با به کارگیری نظر غیر مشهور، از ظرفیت های این دیدگاه در ساماندهی امور بهره ببریم. چه اینکه، مجنی علیه با انجام عمل جراحی وضعیت قبلی خود را مجدداً به دست آورده، و هزینه های لازم برای این کار را نیز به وسیله دیه تأمین کرده است.

۴-۹. عدم شرط تساوی در سلامت و تساوی در محل در قصاص عضو

قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۹۲ در ماده ۳۹۳، به شروط شش‌گانه لازم برای قصاص

عضو، تصریح کرده است:

«الف- محل عضو مورد قصاص، با مورد جنایت یکی باشد.

ب- قصاص با مقدار جنایت، مساوی باشد.

پ- خوف تلف مرتکب یا صدمه بر عضو دیگر نباشد.

ت- قصاص عضو سالم، در مقابل عضو ناسالم نباشد.

ث- قصاص عضو اصلی، در مقابل عضو غیراصلی نباشد.

ج- قصاص عضو کامل در مقابل عضو ناقص نباشد.»

در ماده ۳۹۶ هم مقرر داشته است: «ماده ۳۹۶- عضو قوی و صحیح، در برابر عضو

ضعیف و معیوب غیرفلج، قصاص می‌شود.»

در فقه اسلامی و همچنین مبانی قانون‌گذاری نظام حقوقی ج.ا.ا، انصاف و عدالت، از

جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و به همین خاطر، قوانین جزایی، از تحمیل مجازات‌های

فراتر از آنچه که جانی استحقاق آن را دارد، خودداری شده است و فقها در موضوع شرط

تساوی در قصاص عضو، در فرض آنکه عضو یکسانی وجود نداشته باشد، حکم به

پرداخت دیه کرده‌اند.

از این منظر، می‌توان دیدگاه آیت‌الله خویی در این خصوص که عضو سالم در مقابل

عضو ناسالم قصاص شود را نظری غیر اجرایی و مخالف واقعیات حقوقی قلمداد

کرد. اما در اینکه تساوی در محل شرط نیست ممکن است گفته شود از یک سو

به نظر قابل پذیرش است اما از سویی چون باعث فقدان کامل عضو در جانی می

شود باید به دیده تامل نگریست. به عنوان مثال، در صورتی که جانی که چشم راست

مجنی علیه را کور کرده باشد و خود فاقد چشم راست باشد، از نظر آیت الله خویی، به جای دریافت دیه، می بایست چشم چپ وی را قصاص کرد، درحالی که با این اقدام، عملاً جانی بینانی خود را به شکل کامل از دست داده، و به نوعی به بیش از آنچه که مرتکب شده، مجازات شده است.

البته شاید در فرضی که مجنی علیه تنها یک چشم داشته و جانی چشم دوم وی را کور کرده است، بتوان از نظریه تساوی در محل قصاص عدول کرد که خود این دیدگاه نیز بسیار مناقشه برانگیز و محل بحث است؛ هم چنین اگر به خاطر فقدان تساوی در محل به قصاص قائل نباشیم باب سوء استفاده باز می شود و کسی که مثلاً فقط گوش چپ دارد، گوش راست افراد زیادی را قطع می کند و به قصاص محوم نمی شود!!

نتیجه گیری

آیت الله سید ابوالقاسم خویی از جمله فقهای معاصری است که در آثار علمی خود، نوآوری های بسیاری را موجب شده است. چکیده دیدگاه های ایشان در مسائل مورد بحث به شرح زیر است:

۱. در اکراه در قتل: ایشان برخلاف نظر مشهور (که اکراه شونده را مستوجب قصاص و اکراه کننده را مستوجب حبس ابد می داند)، معتقد است بعید نیست ارتکاب قتل توسط اکراه شونده جایز باشد؛ در این صورت، اکراه شونده به پرداخت دیه و اکراه کننده به حبس ابد محکوم می شوند.

۲. در وحدت قاتل و تعدد مقتول: برخی فقها معتقدند قاتل تنها قصاص می شود و امکان اخذ دیه از وی به هیچ وجه ممکن نیست؛ این نظر مورد پذیرش مقنن نیز

قرار گرفته است. اما دسته دوم، از جمله آیت‌الله خویی، معتقدند پس از قصاص قاتل، می‌توان دیه اولیای دمی را که تقاضای دیه داشته‌اند، از اموال وی پرداخت کرد.

۳. در قتل مرتکب جرائم حدی مستوجب سلب حیات: مشهور فقها مرتکب این جرائم را «مهدورالدم مطلق» دانسته و قاتل او را (به شرط اثبات) از قصاص و دیه معاف می‌دانند. اما آیت‌الله خویی برخلاف اکثریت، در میان جرائم حدی مستوجب سلب حیات، تنها «ساب‌النبی» را مهدورالدم مطلق دانسته و معتقد است در سایر موارد، مجرم تنها نسبت به حاکم یا در شرایط خاص، مهدورالدم است.

۴. در قتل در فراش: ایشان برخلاف نظر مشهور، قاتل به عدم جواز قتل زانی و زانیه در حال زنا توسط شوهر بوده و معتقد به ثبوت قصاص برای آن است.

۵. در قتل نابالغ توسط بالغ: مشهور فقها قاتل به قصاص قاتل بالغ هستند، اما آیت‌الله خویی معتقد است همان‌گونه که بر جانی نابالغ مجازات قصاص ثابت نیست، در صورت قتل نابالغ توسط بالغ نیز وی قصاص نخواهد شد.

۶. در اکراه در جنایت بر عضو: فقها قاتل به عدم مسئولیت اکراه‌شونده بوده و ضمان را متوجه اکراه‌کننده می‌دانند. آیت‌الله خویی اگرچه در این فرض، قصاص را از اکراه‌شونده ساقط می‌داند، اما دیه را ثابت دانسته و آن را متوجه اکراه‌شونده می‌داند؛ هرچند این نظر، جایگاه «سبب اقوی از مباشر» را نادیده می‌گیرد.

۷. در پیوند عضو قبل از قصاص: مشهور فقها معتقدند حتی در صورت پیوند عضو قطع شده، قصاص ساقط نمی‌شود؛ چراکه جانی به سبب جدا کردن عضو محکوم به قصاص شده و آن جنایت محقق گشته است. اما آیت‌الله خویی معتقد است ملاک قصاص در جنایت بر اعضاء، «آسیب به زیبایی مجنی‌علیه» است؛ لذا چون با پیوند

عضو، عیب و زشتی ظاهری از میان می‌رود، محلی برای قصاص باقی نمی‌ماند و باید حکم به دیه داد.

۸. در قصاص عضو (تساوی): آیت‌الله خویی معتقد است کف دست سالم جانی در برابر کف دست ناقص مجنی علیه قصاص می‌شود، بدون آنکه نیاز باشد مجنی علیه دیه مابه‌التفاوت انگشتان را به جانی بپردازد؛ ایشان همچنین «تساوی در محل» را شرط نمی‌دانند. این در حالی است که قانون‌گذار معتقد است عضو کامل در برابر عضو ناقص قصاص نمی‌شود و تساوی در محل را نیز شرط می‌داند.

پیشنهادهای

آنچه در این پژوهش بررسی شد، نه دعوت به جایگزینی آرای آیت‌الله خویی با دیدگاه مشهور فقهای امامیه است و نه توصیه‌ای برای اصلاح قوانین کیفری صرفاً در جهت توسعه حمایت از متهم. مبنای این پژوهش، التزام به روش اجتهادی امامیه است که اعتبار هر نظریه فقهی را در گرو استحکام ادله آن می‌داند، نه در شهرت یا عدم شهرت آن. از این رو، هر یک از نوآوری‌های فقهی آیت‌الله خویی تنها از این حیث ارزیابی شده است که آیا با اتکای به ادله معتبر شرعی و قواعد پذیرفته شده اصول فقه، از ظرفیت لازم برای بازاندیشی در مقررات قانونی برخوردار است یا خیر؛ با این تأکید که در کنار استدلال‌های نظری، صحنه عمل و قابلیت اجرایی دیدگاه‌ها نیز باید مدنظر قرار گیرد.

بر پایه این رویکرد، پیشنهادهای اصلاحی زیر ارائه می‌شود:

- اصلاح ماده ۳۷۵ قانون مجازات اسلامی: به گونه‌ای تصحیح شود که اولاً میان «امر به قتل» و «اکراه به قتل» تمایز قائل شود؛ ثانیاً تصریح شود که در صورت امر به

قتل، قاتل، و در صورت اکراه به قتل، اکراه‌کننده قصاص شود.

- اصلاح ماده ۳۸۴ قانون مجازات اسلامی: به نحوی که امکان اخذ دیه توسط آن دسته از اولیای دم که یا تمایل به دریافت دیه دارند و یا به سبب قصاص قاتل توسط سایر اولیای دم، نتوانسته‌اند حق خود را استیفا کنند، فراهم گردد.
- اصلاح مقررات مربوط به جرائم حدی مستوجب سلب حیات و «قتل در فراش»: به‌گونه‌ای که از مرحله طرح دعوی تا اجرای حکم، رسیدگی صرفاً در محاکم صالح قضایی و با رعایت تشریفات دادرسی صورت پذیرد.
- اصلاح ماده ۴۴۶ قانون مجازات اسلامی: به نحوی که در صورت پیوند موفقیت‌آمیز عضو قطع‌شده توسط مجنی‌علیه، قصاص ساقط و جانی به پرداخت دیه محکوم گردد.

منابع

۱. منابع فارسی

- حاجی‌ده‌آبادی، احمد. (۱۴۰۴ق). ترجمه شرح و تعلیقه مبانی تکملة المنهاج. تهران: نشر میزان.
- حاجی‌ده‌آبادی، احمد. (۱۴۰۴ق). «نقدی بر مهدورالدم مطلق بودن مرتکب جرم حدی مستوجب سلب حیات؛ نقد بند الف ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲». فصلنامه حقوق اسلامی، شماره ۸۷، صص ۴۰-۵.
- عارف، علی‌اکبر؛ عارف، قاسم. (۱۳۹۲). «کفایت پرداخت ارش از سوی جانی در پیوند عضو پس از قصاص». مبانی فقهی حقوق اسلامی، سال ۶، شماره ۱۲.
- محسنی، مرتضی. (۱۳۷۵). دوره حقوق جزای عمومی (ج ۱). تهران: گنج دانش.
- مارتی، میری دلماس. (۱۳۸۱). نظام‌های بزرگ سیاست جنایی (ج ۱)، ترجمه علی حسین

نجفی ابرندآبادی). تهران: انتشارات میزان.

ناصرخاکی، حسین؛ عسکری، علیرضا؛ مرادخانی، احمد. (۱۳۹۶). «تأثیر پیوند اعضا بر سقوط قصاص». فصلنامه مبانی فقهی حقوق اسلامی، سال ۱۰، شماره ۲۰.

۲. منابع عربی

ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۶۷). من لایحضره الفقیه (ج ۵، ترجمه علی اکبر غفاری، محمدجواد غفاری و صدرالدین بلاغی). تهران: نشر صدوق.

آخوند خراسانی، محمدکاظم. (۱۴۰۹ق). کفایة الاصول. قم: مؤسسه آل البيت (ع).
انصاری، مرتضی بن محمدامین. (۱۴۱۵ق). مکاسب (ج ۳ و ۴). قم: مجمع الفکر الاسلامی.

جمعی از پژوهشگران (زیر نظر سید محمود هاشمی شاهرودی). (۱۴۲۳ق). موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت علیهم السلام (ج ۷). قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).

حرعاملی، محمد بن حسن. (۱۴۱۶ق). تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة (ج ۲۹). قم: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث.

حلی، ابن ادريس. (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی (ج ۲، چ ۲). قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.

حلی، نجم الدین جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام (ج ۴). قم: مؤسسه اسماعیلیان.

خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۳۰ق). مبانی تکملة المنهاج (ج ۴۲). قم: مؤسسه احیاء آثار امام الخویی.

خویی، سید ابوالقاسم. (۱۳۷۷). مصباح الأصول (تقریر: محمد سرور واعظ حسینی بهسودی، ج ۱ و ۳). قم: مكتبة الداوری.

- طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۷۰). گزیده تهذیب (ج ۵، ترجمه محمدباقر بهبودی). تهران: انتشارات کویر.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الامامیه (ج ۷). تهران: مکتبه المرتضویه.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق). تهذیب الاحکام (ج ۵). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی (ج ۲). بیروت: دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۳۶۳). بحارالانوار (ج ۱، ترجمه ابوالحسن موسوی همدانی). تهران: انتشارات گنجینه.
- موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم. (۱۴۲۷ق). فقه الحدود والتعزیرات (ج ۴، چ ۲). قم: مؤسسه النشر لجامعة المفید.
- موسوی خمینی، سید روح الله. (۱۳۹۰ق). تحریر الوسیله (ج ۲). قم: مؤسسه مطبوعاتی إسماعیلیان.
- نجفی، محمد حسن. (۱۴۳۲ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام (ج ۲۱ و ۴۲، چ ۷). بیروت: دار إحياء التراث العربی.